

انسان هر چیز را وقتی آزادانه می بیند که آنرا مطابق نظریه خود خم نکرده باشد، و خودش هم در برابر آن خم نشده باشد.

الکساندر هرتس
گذشت و آلتیشما

فراخ دستیشان را وام دار حقیقتند. گشاده دستیشان را به حساب اقتدار معرفتی نگذارند که اگر حافظه ضعیف تاریخی ما حامل نکته ای باشد، آن این است که این دست افشانها همگی موقتی است. این صحنه ها همه در تاریخ ثبت خواهد شد و روزی خواهد آمد تا دیگران بدور از خشم و خوف و هباهو شرح همه این قبض و بسط ها را بدرستی بازگویند. آن روز قصه «آنکه گفت آری و آنکه گفت نه» دوباره به صحنه خواهد رفت.

در مقاله «بازآموزی پارادکس تأیید، فکر دینی و جدال با مدعی»^۱ بتفصیل نشان داده ام که دعای آقای لاریجانی به لحاظ منطقی تا چه حد سست و فاقد محتواست. یکی از نمونه های بارز آن ابطال قطعی راه حل «ابتکاری» مدعی از پارادکس تأیید بود. اما از آنجا که وی، در مکتوب اخیرش، کوشیده است با تجاهل و تغافل از آنچه مطرح کرده ام، چهره خود را همچنان سرخ نشان دهد، ناچارم بار دیگر - و امیدوارم برای آخرین بار - برخی توضیحات را مکرر کنم. صورت ساده پارادکس از این قرار بود: قضایای «هر کلاغی سیاه است» و «هر غیرسیاهی غیرکلاغ است» با یکدیگر معادلند. این قضیه دوم توسط معادلی از قبیل این کاغذ سفید یا آن برگ سبز تأیید می شود و بنابر قاعده هم ارزی، همین کاغذ سفید قضیه «هر کلاغی سیاه است» را نیز تأیید خواهد کرد که سخن مقبولی به نظر نمی رسد. مدعی در مورد ایرادش به پارادکس و راه حل آن چنین می نویسد:

«اشکال اساسی دو امر دیگر بوده است: اول آنکه برهاناً مثالهای پارادکس نمی توانند احتمال صدق قضیه را بالا ببرند و... دوم: اصلاً تأیید یک قضیه کلیه به مصداق ولو در مصداق مستقیم معتدل نیست چه رسد به مصداق پارادکسی.» (کیهان فرهنگی، سال ۶، شماره ۲).

در اینجا مدعی با اشاره به رأی پوپر که افزایش احتمال قضایای کلیه توسط مشاهدات را در حد صفر می داند، پارادکس را قابل حل می داند زیرا اگر مشاهدات هیچ تأثیری در افزایش احتمال قضایا نداشته باشند، پارادکس حتی آغاز هم نمی شود. در بررسی این ادعا، من از این پرسش ساده آغاز کرده بودم که اگر «ایراد اساسی» یعنی عبارت مدعی به پارادکس قرار است چنین چیزی باشد، چرا دیگران - از جمله خود پوپر - از این نکته ساده غفلت کرده و برای حل آن به پیچیده ترین حیللهای منطقی رو آورده اند. در برابر این پرسش طبیعی و روشن، پاسخ مدعی از این قرار بود:

«مرده شور ضامن قیامت نیست. بنده یا نفس مسئله کلنجار رفته ام... اگر واقعاً هیچکس چنین نکته ای را متذکر نشده حدس من این است که نه بخاطر نادرستی که از باب شدت وضوح و روشنی آن است» معرفت دینی، ص

۱۲۵۹

همچنانکه گمان می رفت، جدالهای قلمی اخیر «قبض و بسط» سرانجام به فروپاشی ساختار ذهنی ای انجامید که خود را در پس حجاب تعصب و غفلت پنهان ساخته بود. این گرایش ذهنی که زمانی ادعای جهانگشایی داشت و گوش ارباب معرفت را با «نکات ظریف» و «براهین ابتکاری» خود پر کرده بود، سرانجام دریافت که عالم ابعادی بسیار وسیعتر از آنچه گمان می زد دارد. آن همه فریاد و هیاهو سرانجام در قالب نجواهایی فروتنانه در مقاله اخیر حجت الاسلام لاریجانی به خاموشی گرایید. وی که زمانی از مجال تنگ جراید جهت طرح دعاوی شکایت داشت اکنون فروتنانه اظهار می کند که دیگر خاموشی خواهد گزید و «قل الله ثم ذرهم» پیشه خواهد کرد. پذیرش این فروپاشی را ایشان، اما، همچنان به شیوه خاص خود اعلام کرده است: متهم ساختن مجدد صاحب این قلم به تحریف و نداشتن صداقت. غریبتر از همه به من نسبت داده اند که با به رخ کشیدن سوابق تحصیلی خویش مجال سخن گفتن از حریفان بازمانده ام. بی مناسبت بود اگر ایشان معین می کرد من در کجا چنین سخنی را اظهار کرده ام. گمان نمی کنم وی بتواند موردی را بیابد که بنده در آنجا حتی ادعای «نوآوری» کرده باشم. اگر در آن مقالات بر نکته ای پای فشردم، آن تنها این بود که قبل از اعلام دعاوی خویش، نخست می باید به بررسی آرای دیگران بپردازیم؛ میان «سوالها» و «مناقشات» خود فرق بگذاریم؛ بپذیریم و بیاور کنیم که تجربه بشری تجربه واحدی است و ما همه مخلوقات یک خداوندیم؛ که در این عالم هیچ حقیقتی بسادگی به دست نمی آید زیرا هیچ حقیقتی ساده نیست؛ که در محشر عقل هیچ ملتی «برگزیده» خداوند نیست. اگر این فروتنی دلالت بر تحصیل در غرب یا اکتفورد دارد، لازم است تا مراکز آموزشی ما در شالوده های تریبی خود تأملی مجدد نمایانند.

داستان «قبض و بسط»، اما، یک نتیجه اخلاقی - متافیزیکی نیز در برداشته است: پندیده ها همگی سرانجام در «خیر طبیعی» خویش آرام و قرار می گیرند. آقای لاریجانی که به نام دفاع از شریعت از مجله ای وزین آغاز کرده بود، سرانجام در تجربه ای به پایان خود رسید؛ که حرکشی و آزادی ستیزی را پیشه ویژه خود قرار داده است. آن همه پای فشردن بر باطل، از موضع قضاوت به صدور فتوا پرداختن، این و آن را به «حوار انگاشتن ایمان بی آرایش مردم، ترویج بدبینی و شکاکیت» متهم کردن، هرگونه سنت شکنی را به نام بدعت و کفر و الحاد تخطئه کردن، پیشرفتهای معرفتی را به نام «غرب زدگی» به سخره گرفتن، معرفت دینی را غیر بشری دانستن و ردای پیامبران به تن کردن، اینها همه «آرامگامی» مناسب تر و درخورتر از آن نمی توانست بیاید. این خلاف انصاف و منطقی است که مطالب حاوی توهین و افترا به افراد در جایی درج و با تیراژ زیاد منتشر شود که به هیچ روی در سابقه بحث دخالت نداشته است. مدعیان گمان نبرند که

پرده آخر

حمید وحید دستجردی

بنابر این، به گمان مدعی، حتی خود پوپر که صاحب نظریه عدم افزایش احتمال قضایای کلیه است از شناسایی این «ایراد اساسی» غفلت کرده است!!

در پاسخ به وی نوشته بودم که تمسک به این نظر نادرست، و حداقل بسیار مناقشه‌آمیز پوپر، به هیچ روی کمکی به حل پارادکس نخواهد کرد. دلیل واضح آنهم این است که کافیت زیرمجموعه‌ای محدود از حوزه نامتناهی فرضیه کلی را در نظر بگیریم. در این زیرمجموعه قطعاً نه احتمال اولیه صفر است و نه احتمال متکی به مصادیق مؤید و پارادکس، بار دیگر ظاهر می‌شود. مثلاً اگر افراد قضیه «هر کلاغی سیاه است» را صد بدانیم، پارادکس دوباره ظاهر می‌شود، زیرا هنوز کلاغ سیاه، قضیه صدعضوی «هر کلاغی سیاه است» را تأیید می‌کند و مطابق با قاعده هم ارزی قضیه «هر غیرسیاهی نیز کلاغ است» را، و میزان تأیید در اینجا حتی با ملاک و استدلال پوپر هم صفر نیست. مدعی که متوجه می‌شود ساده‌لوحی عظیمی مرتکب شده و قضایای محدود (کلی) «ایرادهای اساسی» او را یکی بی اعتبار می‌کنند، در مقاله اخیرش ناگهان ۱۸۰ درجه تغییر جهت می‌دهد. در اینجا دیگر نه از «ایراد اساسی» اش به پارادکس سخن به میان می‌آورد و نه به «مرده‌شور» و «ضامن قیامت» برای توجیه غفلت دیگران از آن، توسل می‌جوید. او با فروتنی تمام اعلام می‌کند که منظورش به هیچ وجه «حل پارادکس در همه موارد» نبوده است: «موضوع نداشتن پارادکس یک جنبه بحث است و حل پارادکس در همه موارد ولو در قضایای محدود جنبه دیگر آن»^۱. در اینجا مدعی کم و بیش نشان می‌دهد که متوجه وجود قضایای محدود و ارتباط آنها با پارادکس تأیید گشته و فهمیده است که «ایرادهای اساسی» او قادر به «حل پارادکس در همه موارد» نمی‌باشند.

اما حتی این چیرخشیهای ۱۸۰ درجه نیز نمی‌توانند سوء فهمهای فاحش مدعی را پنهان نمایند؛ زیرا، اولاً، ظهور پارادکس برای قضایای کلیه محدود و قضایای کلیه نامحدود، ظهور آن در موارد متفاوت نیست. «موضوع» پارادکس به هیچ وجه ارتباطی با کاردینالیتی حوزه قضایا ندارد و به همین دلیل تغییر کاردینالیتی حوزه قضایا، موضوع پارادکس را تغییر نمی‌دهد. آنچه پارادکس تأیید و پارادکسیکال می‌کند، این است که یک مصداق [مانند برگ سبز] مؤید قضیه‌ای [مانند «هر کلاغی سیاه است»] می‌شود که هیچ ارتباطی با آن ندارد و بنابراین توسل به نظریه مناقشه‌آمیز عدم افزایش احتمال قضایای کلیه به هیچ روی با موضوع بحث ارتباطی ندارد. این درست مانند آن است که پوزیتیویستها مدعی شوند که پارادکس تأیید درباره قضایای کلیه موضوعیت ندارد زیرا قضایای کلیه [به دلیل اثبات ناپذیر بودن] از نظر آنان فاقد معنی می‌باشند. اما نه بی معنی بودن قضایای کلیه [به فرض صحت] و نه عدم افزایش احتمال آنها [به

فرض صحت]، هیچکدام پارادکس را از موضوعیت ساقط نمی‌کنند زیرا، همچنانکه اشاره شد، آنچه پارادکسیکال است تأیید یک قضیه توسط مصداقی است که هیچ رابطه‌ای با آن ندارد.

اینکه موضوع پارادکس با کاردینالیتی حوزه قضیه بی ارتباط است از اینجا نیز معلوم می‌شود که حتی با پذیرش قول پوپر مبنی بر عدم افزایش احتمال قضایای کلیه، پارادکس تأیید [در مورد همان قضایای کلیه] باز دیگر ظاهر می‌شود و این نکته را بتفصیل در مقاله‌ام (ص ۴۲۷) توضیح داده بودم و متأسفانه از اینکه ناچارم دوباره آن را تکرار کنم، گفتیم پوپر با انکار تأیید قضایای کلیه توسط مصادیق به مفهوم «تقویت» توسل می‌کند و می‌کوشد تا پارادکس را با توسل به این مفهوم حل کند. اما مسأله اینجاست که پارادکس را می‌توان حتی بر اساس مفهوم «تقویت» نیز بازسازی کرد. یعنی می‌توان گفت که «برگ سبز» قضیه «هر غیرسیاهی غیر کلاغ است» را تقویت می‌کند. اگر سعی در ابطال قضیه مذکور نموده اما موفق نشویم که غیرسیاهی پیدا کنیم که کلاغ باشد و در عوض به امثال برگ سبز بر بخوریم، در این صورت، بنا بر تعریف پوپر، برگ سبز می‌تواند آن قضیه را تقویت کند و نگاه مطابق با قاعده هم ارزی، معادلس یعنی قضیه «هر کلاغی سیاه است». «ا» و پارادکس، به این ترتیب، بار دیگر بر صحنه ظاهر می‌شود. این نکته دقیقاً مؤید این معناست که آنچه پارادکس تأیید را پارادکسیکال می‌کند این است که مصداقی سبب تأیید [یا تقویت] قضیه‌ای می‌شود که با آن هیچ ارتباطی ندارد. نه کلی بودن قضیه، پارادکس را از موضوعیت ساقط می‌کند و نه این قول پوپر که افزایش احتمال قضایای کلی در حد صفر است. بنابراین حتی با قبول قول مناقشه‌آمیز پوپر نیز ادعای «ابتکاری» جدید مدعی کاملاً از درجه اعتبار ساقط است.

من به کلیه این نکات و با کمال صراحت و روشنی در مقاله‌ام اشاره کرده بودم و گمان می‌کنم هر عقل سلیمی با ملاحظه آنها، ساده‌اندیشی و خامی آرای ناقد را بسرعت دریابد. این نکته درباره سایر دعاوی او نیز صادق است.

در همین مکتوب اخیر مدعی آرای «ابتکاری» خود در این مقولات را «گاهی به جلد» نامیده است. برآستی ما تا کی می‌خواهیم عالم را تا حدود تواناییهای ادراکی خویش تنزل دهیم؟

مجموع علوم انسانی

یادداشتها:

۱. «قلعه سلطانی»، «کجهان»، ۲۰۱، ۳ و شهریور ۷۱.
۲. آخرین مقاله در کتاب قبض و بسط توریک شریعت، عبدالکریم سروش (چاپ دوم).
۳. «قلعه سلطانی»، «کجهان» سوم شهریور ۷۱.